

کتاب دوم جمهوری

این کتاب در مکالمه بین گلاوکن با سقراط پیرامون تفاوت بین «ظلم و عدل» آغاز می شود. گلاوکن طرفدار عدالت بوده و عدل را بر ظلم ترجیح می دهد، اما برای فهم بیشتر مسئله و رسیدن به تعریف صحیحی از عدل از زبان مردمی که ظلم را بر عدل ترجیح می دهند صحبت می کند.

گلاوکن می گوید اگر مردم عدالت را می خواهند به خاطر این نیست که خود عدل خوب است، بلکه توان ارتکاب ظلم را ندارند و برای روشن شدن بحث مثالی می آورد. اگر عالم و ظالم را با تمام امکانات آزاد بگذاریم که هر چه می خواهند انجام دهند و آنها را تعقیب کنیم که ببینیم چه راهی را پیش می گیرند. بی گمان زود خواهیم دید که عادل همان روش ظالم را اختیار می کند. هر یک قصد دارد که در توانگری و قدرت بر دیگری پیشی بگیرد، زیرا ثروت و قدرت را همه خوب می دانند اما قانون آنها را محدود می کند. یعنی هر کس گمان کند نیروی کافی برای ظلم دارد از ظلم دوری نمی کند.

گلاوکن زندگی فرد ظالم را ترسیم می کند: چون هنرمندی ماهر در کار خود استاد است. اعمال خلاف حق را زیرکانه انجام می دهد که کسی نفهمد و اگر روزی پرده درافتد با مهارت سخنوری توسل به زور و پول و نفوذ دوستان، خود را تبرئه می کند.

اما عادل ترین فرد تظاهر به خوبی نمی کند بلکه به راستی خوب است. اما باید جلوه ظاهری عدالت را از او سلب کنیم چون در آن صورت از نیکنامی برخوردار می شود و برای مردم محترم خواهد شد در آن هنگام تشخیص اینکه عدالت را برای پاداش یا شهرت انتخاب کرده، سخت خواهد بود. پس با اینکه گامی خلاف حق بر نمی دارد اما در نظر مردم گویی ظالم تر همه است.

در این جای بحث، برادر گلاوکن وارد گفتگوی با سقراط می شود و ایشان نیز که خود عدل را بر ظلم ترجیح می دهد از سقراط می خواهد که عدل را چگونه برای مردم تفسیر کند که سقراط سخنانش را بسیار می ستاید. آدئیمانوس، برادر گلاوکن می گوید آنچه از عدل آموزش معلمان به شاگردان و پدران به فرزندان دیده می شود، پیروی از عدالت بوده و کسی اصل عدالت را بررسی نکرده و از تاثیر عدل و ظلم روی روح آدمی سخنی نگفته است و اگر چنین آموزش داده می شد هر کس مراقب خود بود که ظلم در درونش رخنه نکند به جای اینکه مراقب دیگری باشیم تا مبادا حقوقی پایمال شود.

پس از سخنان برادر گلاوکن، سقراط شروع به سخن می کند و برای رسیدن به تعریف عدالت، از جامعه شروع می کند تا چگونگی پیدایش عدالت در جامعه را بررسی کند و برای این منظور به چگونگی پیدایش جامعه می پردازد و مراحل آن را توضیح می دهد و در واقع ترسیم مدینه فاضله افلاطون از اینجا شروع می شود. سقراط علت پیدایش جامعه را نیاز ذاتی افراد به یکدیگر در رفع حوائج می داند که هر چه دامنه این نیاز بیشتر شود جامعه گسترش بیشتری می یابد. جامعه که بزرگتر شود ضرورت ارتباط با جوامع دیگر پیش می آید و احتمال دشمنی ها زیاد می شود و در واقع ضرورت وجود طبقه پاسداران مطرح می شود.

سقراط در ادامه بحث به چگونگی تربیت روحی و جسمی پاسداران می پردازد و داستان و شعر را در تربیت روحی پاسداران مفید می داند. در کتاب بعد در این مورد بیشتر توضیح می دهد.

نکته اصلی در ترسیم جامعه آرمانی افلاطون این بود که هر کس تنها مشغول به کاری می شود که استعداد آن را دارد و دلیلی بر انجام چندین کار توسط یک نفر وجود ندارد. در واقع در چنین وضعیتی می توان از عدالت سخن گفت.